

که در صورت ظاهر دوزبان مختلف بشمار میروند ولی حقیقه همان طور که در موجودات زنده حد فاصل و سرحد ثابتی برای تغییر انواع « *Espèces* » از اختلافات « *Variétés* » نیست در لغات نیز حد فاصلی برای تشخیص لهجه ها « *Langues* » از السنه « *Dialectes* » وجود ندارد و علت این مسئله همانا تغییرات لایته طبعی است که بلغات عرض میشود و از همین جهت در تعیین عدد السنه علماء را اشکال و اختلاف دست داده و در احصاء آنها همه باید دیگر توافق ندارند یعنی عده لغات والسنه را از چهار هزار تا شش هزار گفته اند .

از طرفی دیگر تغییری که در لغت حاصل میشود موجب ارتقاء آن شده و بوسائلی آنرا قابل بقاء و حیات مینماید .

بحث در تاریخ لغت یعنی تحقیق در خصوص نمو و تجدد و تفرع آن شاملی سه نظر است :

اولاً - بحث در تکوین آن متضمن تکوین اسماء و افعال و حروف و توالت صیغ مستنفه و تغییرات معموله و غیره - و این بحث را فلسفه اللغویه « *Philologie* » گویند .

ثانیاً - بحث محتویات و ثروت های لغت یعنی بحث در علوم و ادبیات آن باختلاف اعصار و ادوار و این بحث را « تاریخ ادبیات » نامند . - اگر بتحقیق در تاریخ هر يك از ظواهر ملتی (مانند ادبیات و لغت و قوانین) نظر کرده شود واضح میگردد که این ظواهر در طی نمو و ارتقاء و تفرع خود تغییراتی و بطور خفیه بسمت نموی

سیر مینمایند . این سیر پس از انقضای مدتی مدید ظاهر شده نتایج آن بشکل انقلابی بروز میکند . انقلاب مزبور که در ادبیات و لغات بنهضت تعبیر میشود غالباً از اختلاط ملل با یکدیگر واحتكاك افکار ایشان باهم حاصل میگردد و به آنکه ظهور یینغمبری صاحب نفوذ و مقنن یا فیلسوفی بزرگ و نافع از اهل رزم و سیاست سبب اختلاط ملل واحتكاك افکار و فراهم آوردن در نتیجه نهضت ادبیات و لغات را موجب میشود چنانکه ظهور یینغمبر ما (ص ع) در جامعه عرب توفیق نهضتی کرده در ائمت و ادبیات ایشان انقلابی ایجاد نمود و حدوث انقلاب کبیر فرائض سبک ادبیات را در اروپا بر گردانده اصطلاحات جدید و الفاظ تازه در لغت اهلی آن بوجود آورد .

عواملی که در ادبیات موثر است

با اینکه می بینیم تمام ملل عام که بایش ادبیات دارند و ادبیات آنها هم تقریباً شبیه یکدیگر است زیرا همه نظم یافتن دارند - در اشعار آنها حماسه و رثاء و غزل و مدیحه و در نثرشان خطابه و تاریخ و امثال آنها موجود است وجه امتیاز آنها از یکدیگر چیست؟ علت اختلافی که در سبک ادبیات مدن عالم مشهور است مثل اینکه یونانیها بیشتر در ادبیات متوجه کمدی « Comédie » درام « Drame » تراژدی « Tragédie » هستند - فرسیه اغلب مایل اشعار عنائی و غزلیاتی « Lyrique » و مضامین عرفانی و

فلسفی شده اند - هندیها در ادبیات خودشان نازک کاریها و استعارات و تشبیهات غریبه و قصه گوئی از زبان حیوانات مثل (کلیله و دمنه) دارند در شعرای فارسی زبان سبک های ممتاز از یکدیگر وجود دارد مانند سبک هندی و سبک ترکستانی سبک عراقی و همچنین سبک عارفانه و عاشقانه و حکیمانه و طرزهای دیگر - رومیهای قدیم در صنعت خطابه از تمام ملل جلو تر بوده اند قوم عرب با آنها فضل و تقدیمی که در ادب دارند آثاری از قبیل شاهنامه فردوسی و داستان ایللیاد « Iliade » از خود باقی نگذاشته اند و بالاخره جهانی که ادبیات اقوام عالم را از یکدیگر ممتاز مینماید چیست ؟

نه فقط اختلاف مابین ادبیات ملتی با ملت دیگر محسوس است بلکه در یک ملت هم نسبت بدوره های مختلف و همچنین در اشخاص یک دوره ادبیات تفاوت پیدا میکند مثل اینکه می بینیم شعرای زمان سامانیها و غزنویها در اشعار خودشان حماسه سرائی و رزم آزمائی با فراغت حال و آسودگی خاطر را نشان میدهند - از ابتدای فتنه مغول بید در اشعار روح انکسار و تواضع و مطالب پیچیده عرفانی آشکار است - در زمان صفویه مدایح ائمه دین و ترغیب به تقوی و دیانت و مرثیه سرائی برای اهل بیت علیهم السلام رواج دارد - در زمان قاجاریه روح دیگری در ادبیات ایرانیها پیدا شده است - بالاخره هر دوره اختصاصاتی را دارا است که عصر دیگر ندارد.

آیا علل این اختلافات که مابین ادبیات ملل عالم و همچنین

در ادبیات يك مآتی نسبت به عصرهای مختلف دیده میشود چیست ؟
 تصور میکنم جواب این سؤال با در نظر داشتن اموری که بطور
 کلی ذیلاً اشاره بآنها میکنیم واضح خواهد شد .
 ادبیات عموماً با اموری مربوط است و کاملاً در تحت تأثیر آنهاست
 که اثر آنها امتیازاتی بادیات میدهد و هر کدام را بجهت ممیزه
 مخصوص میسازد .

بالا ترین چیزی که در ادبیات مؤثر است (محیط) میباشد .
 در اینجا لازم است عین آنچه را که جناب ملك الشعراء [۱] در
 تحت عنوان (تاثیر محیط در ادبیات) نگاشته اند نقل
 کنیم : زیرا در این مورد مخصوصاً حق مقام را ادا کرده اند
 محیط يك ملت یعنی کلیه مؤثرات طبیعی از قبیل آب و هوا و
 غذا و محل و عوارض متنسبه بآن - از قبیل نشر افکار دینی ، افکار
 علمی و افکار سیاسی و حوادث تاریخی و نتایج مربوطه بآن - از قبیل
 غالبیت ها و مغلوبیت ها ، مهاجرت ها و اختلاطها و غیره این جمله
 همه ما آنرا بتحیظ مادی و معنوی تلخیص مینمائیم : تنها مؤثر
 ادبیات بشمار آمده و همواره روح اشعار و آثار ادبیه و موسیقی و
 اخلاق معاشرتی و محاورات عمومی و افکار ادبی يك ملت را مشخص

[۱] محمد تقی خراسانی ملقب بملك الشعراء متخلص به بهار صاحب مجله دانشکده

که اکنون حیات دارند و بتیاده من اولین شاعر طهران هستند

و معلوم مینماید .

در محالکی صکه مناظر دلگشای طبیعی ، آبشارهای غریبونده ، جنگلهای سبز ، بیلاقات همیشه بهار ، گلکشت های رنگین ، بندرت یافت میشود شاعر بیشتر شاهکار های طبیعی خود را در وصف همین مناظر دیرباز نگار برده اگر کاهکده یکی از مناظر دلگشای طبیعی مصادف شود روحش بحرکت آمده و برای اینکه همواره حقیقت آن منظره را برای یادگار هر قلب خود نگه بدارد و نمونه واقعی نام و تمامی از آن را برای هموطنان خود باعفه بیاورد و صف آنرا بانهایت دقت بدون اغراق مثل همان چیزی که در مقابل اوست برشته نحر بر در میآورد .

و در کشوری که سرتاسر معرض تأثیرات آزاد طبیعت بوده و جز جمال طبیعت ، تکامل نعمت و نزهت چیزی پیدا نیست .
 آن دلتی که در بحبوحه وفور نعمت و رفاهیت و فرح طبیعی زیست کرده قحطی ندیده تشنگی نکشیده در زیر ایوانهای بخی زندگی نکرده و بالهیب های دوزخی عمر نگذرانیده دچار طوفانها و سیلهای سهمگین و خشم طبیعت نشده است - شاعرانش در وصف جمال طبیعت و شگفتی های آن زحمت بخود راه نداده و در معرفی چیزی که همه روزه در برابر آذن حاضر و آماده است اصرار نوزبیده و در میان شاهکارهای ادبی چنین ملت مترقی از وصف يك گل سرخ يك درخت نارنج و يك افق پر اشعه و رنگارنگ و چیزی که خالید از اغراق

و مثل يك تابلو ساده از اصل موضوع بصدق و راستی حکایت نماید
 دیده ندهد و بالعکس درین ملت بیشتر اغراقات شاعرانه و شگفتی های
 تصویری و استعجابات وهمی و سرگذشت منظره های آسمانی و بهستی
 و غیر قابل فهم بکار می رود .

يك شاعر سویدی وقتی كه میخواهد از يك چمن با صفائی
 حکایت کند میگوید :

« صحرا همه سبز بود چنانچه گنجهای سفید ریزه و درخت از
 نای سبزه ها سرکشیده و بما تماشا میکردند - آب اینقدر صاف بود
 كه صورت انسان در آن منعكس میشد - نسیم بقدری بود كه
 شاخه های نازك درختان را حرکت داده و سینه ما را در موقع تنفس
 خنك میکرد . . . »

زنی باین شاعر هندی یا ایرانی در همین موقع - هشت بهشت و
 انوار شیر و عسل و یهین شدن آسمان سار و شك جوی سبزه بر روی صحرا
 و پر کننده شدن دره و مشتی جوی گس و شكوفه بر سبزه زار -
 و بر رویستادن عروسان فرحاری و سران ترکی عوض درخت در
 صفوف خیابانها را برای فهمیدن چگونگی همان چمن سبز و برگد و پر درخت
 برای شما حکایت خواهد کرد . - چه كه شاعر سویدی كه جز بر غلیظ و
 مه های نمناك و برف و یخ و برودت شبهای سیاه و خودت روزهای زرد و
 كبود چیزی ندیده است - فقط از دیدن يك مرغزار با طراوت همین لطف
 منظره را میجوید و میگوید كه عین واقع است - و آن اندازه از آن منظره

تعجب نموده و آنرا در نزد خود گرامی و مهم فرض مینماید که در موقع حکایت محتاج باغراق و تهیه وسایل و هومی برای استعجاب مستمع نخواهد بود اما شاعر چینی یا هندی چگونه شما را از چیزی متعجب کند که روزی صد بار خود او و شما آنرا دیده اید - اینست که ناگزیر از يك عالم وهمی غیر مرئی كمك طلبیده و بدان وسیله شما را بشکفتی و تحسین مجبور مینماید - یعنی چیزهائی میگوید که نه او و نه شما مرکز آنرا ندیده و نمی توانید به بینید .

تکمیل تمام مصنوعات و مخلوقات طبیعت در هندوستان ناچار نمود که افکار فلاسفه و شعرا و قصه سازان هند بیاورای طبیعت یعنی بجائی که نمیدانند و ندیده اند معطوف شده و خیالات وهمی دقیقی که حل کردن معانی آن نیز از مقدرات فکر يك انگلیسی دور است همواره پیشرو ادبیات آنان گردد - این تأثیر بود که ادبیات آسیا را ایجاد نمود. - و آزاد نبودن نمو طبیعت و نقصان سرمایه های طبیعی در سرزمین اقوام لاتین آنها را بتفحص و جستجوی همان چیزی که از آن بی بهره بوده اند و ادار ساخته و احتیاج آنها بخیلی از مادیات افکار ادبی آنان را بطرف حل کردن همان مادیات و طبیعیات مفقوده یا منقوصه محیط خود سوق داد و ادبیات اروپائی را ایجاد ساخت .

محیط در ادبیات موثر است - ملت مغلوب که

مجبور بوده است بتأثیرات خفت ناك و پست مغلوبیت تن در داده و از

فکر انتقام و جبران بد بختی نیز منحصر ف شود چنین ملتی شعر حماسی و رزمی ندارد - تمجید شجاعت و زور آزمائی و ساختن سرگذشت پهلوانان و فاتحین در اشعار او نیست - برعکس خاطره های تیره روزی عشاق و بد بختی ناس ، ظلم ظلام ، صبر صابرين ، قناعت رجال ، ازوای ابدال ، بی قدری دنیا ، پرسش و انتقام روز جزا ، دلگشائی و زهدت بهشت ، آسایش مرد بعد از مرگ ، ریشه و پایه سخنن وی است .

يك شاعر عاشق در يك ملت مغلوب و متعلق بیشتر از بیوفائی معشوق و مرگ عاشق سخن رانده و يك شاعر عاشق در يك ملت فانیج و متکبر بیشتر از شبهای وصل و لذت دیدار بهر و صداقت معشوق بحث مینماید - این همان محیط است که در فکر این دو شاعر دو مضمون مغایر و مخالفی را پرورانیده و در حقیقت اوست که غالبیت و مغلوبیت را تا اعماق حیات معیشتی و حیات ادبی این دو شاعر تأثیر داده و نتیجه این تأثیر عمیق را از نوك خامه های آن دو بشکل دو غزل بیرون فرستاده است .

ادبیات فارسی - در عصر سامانیان و غزنویان و سلاجقه

دارای روحی علیحده و در عصر مغول دارای روح دیگر و در اواخر صفویه و اوایل قاجاریه دارای روح جداگانه بوده و امروز روحی دیگر دارد و هیچکدام ازین حالات باهم شبیه نیستند .

✽ رودکی شاعر قرن سوم میگوید ✽

شاد زی با سیاه چشمان شاد که جهان نیست جز فسانه و باد
 ز آمده شادمان نباید بود وز گذشته نکرد باید باد
 ابر و باد است این جهان و فسوس باده پیش آر هر چه بادا باد
 نیک بخت آنکه او بداد و بخورد شور بخت آنکه او نخورد و نداد

شاعر در عصری بوده است که فتوحات سامانیان درجات اعلائی خود را طی نموده و روز خوش و راحت و طرب و داد و دهش و تقسیم غنائم رسیده بوده است - این است که بکامرانی و وصل بی فکری و عدم تردید و زلزله و بیخوشی نوید داده و توصیه مینماید - و چنانکه کاملاً بعصر و محیط خود راضی و خوش است که نه گذشته را قابل تذکار دانسته و نه آینده را شبان انتظار می شهارد - و نیز میگوید:

بوی حوی مولیان آید همی یاد یاز مهربان آید همی
 رینک اموی و درشتیهایی آن یای ما را بر نیات آید همی

در اینجا نیز یقین بر مهربانی معشوق داشته و از دوری و سختی راه نیز اندیشه ندارد - و فرآخی در عصر محمود غزنوی میگوید:

از همه شهر دل من سوی او دارد میل بدهده نیست پس این کبر که اندر سر اوست
 اینجا عشق خود را معشوق باعث فخر و انخوت معشوق میشمارد - و در جای دیگر میگوید:

✽ سر کبان دارم خوشرو که براهم بکشند ✽
 ✽ کودکان دارم نیکو که برایشان نگرم ✽

* سیم دارم که بدو هر چه بخواهم بدهند *

* زور دارم که بدو هر چه به یانم بخرم *

ولی سعدی میگوید :

آمدم تا عنان شه گیرم ز سر از دست خور وین داد

ملکا کرتو داد من ندھی جان شیرین خود دهم بر باد

دیگر گوید :

* ایدرینجا گر شی در بر خرابت دیدمی *

* سرگران از خواب و سرمست از شرابت دیدمی *

و در جای دیگر :

بنشینم و صبر پیش کبیرم دلناله کار خویش کبیره [۱]

سعدی با اینکه هنوز مره مغلوبیت های اسفناک عصر خود را
بخشیده بوده است معذالت بوی آنها را آسایش نموده - در جانی می
خواهد ز دست معشوق پیدشاه تظلم کند و آخرین چاره خود را
مثل همه مغلوبین مرگ تصور کرده - جای دیگر آرزو میکند که
آیا ممکن است شی او را مست و خراب در آغوش بکشد؟ بالاخره
صبر کردن و بی کار خود رفتن بر تعقیب مقصود ترجیح میدهد.

پس از سعدی شعرای مغلوب مغول خود را سگ بر و غلام خانقه
بگوش، کدای خاک دام، فرش ککچه و نقش سراچه خوانده

[۱] افصح المتکلمین سعدی شیرازی متوفی (۶۹۱) این شعر را ازلیلی و مجنون

نظامی متوفی (۵۹۸) اقتباس و توضیح کرده است .

معشوق را قاتل تیغ بدست سفاک و خود را کشته شمشیر تیز و غیره نام میدادند .

شعب بی انتهای موسیقی که قسمتی از اسامی آنها هنوز در میان ما متداول است بکلی پس از فتنه مغول از بین رفته و فقط بعضی دستگاه ها و مخصوصاً دستگاه حزن انگیز شور و شعبات آن باقی مانده . انتهی کلام

نویسنده مذکور بعد از اینکه از شرح تأثیر محیط عموماً خاصه در ادبیات فارغ میشود شروع باین قسمت میکند که تغییرات محیط باعث تغییرات وجنس های قریحه و فکری و صنعتی حتی اختلافات قیافی و عضلاتی خواهد شد و اموری را که باعث اختلاف و تغییرات محیط میشوند میشمارد در درجه اول - هوای اقلیم بسبب حرکت محوری زمین . - در درجه دوم - مذهب که تبدیلات آن منشا تبدیلات در طرز زندگانی يك ملت یا يك جماعت میشود . - در درجه سوم - زبان و تعالیم و دروس . - در درجه چهارم - قضایای سیاسی و اقتصادی . و در ذیل هر عنوانی شرحی مینکارد که از نقل آنها در اینجا صرف نظر کرده تفصیلات را محول به (علم محیط و اقلیم) « Mésologie » مینمائیم و بذکر یاره از امور دیگر که با ادبیات ربط دارند می پردازیم :

از جمله عواملی که در ادبیات مؤثر است (نژاد) میباشد -

اقوام و ملل عالم از حیث نژاد مختلف هستند مانند نژاد آری و سامی -

و هر نژاد اصلی شعب و فروع دارد که در افکار و احساسات ما بکدیگر متباین هستند - بعضی از نژادها دارای هوش و ذکاوت فطری و بعکس برخی کودن و بلید میشوند. - این نوع اختلافات باعث میشود که اقوام عالم در علوم و ادبیات یکسان نباشند و در توجه به علوم و آداب و در سبک ادبیات متغایر باشند. - مثل اینکه می بینیم یونانیها بیشتر بتحقیقات در امور عقلی و ایرانیها بمطالب فوئی و عرفانی مایل هستند .

احتیاج - هم از اموری است که منشأ ایجاد و پیدایش یا ترقی علوم و آداب میشود. این قضیه تقریباً حکم مسلمات را پیدا کرده است که (احتیاج ما در هر اختراعی است) همانطور که حس احتیاج در حیات انفرادی تأثیر دارد و انسان را بایجاد و نگاهداری چیزی وامیدارد - در حیات اجتماعی نیز دارای تأثیر عظیمی است - احساس حاجت ملتی را باختراع و مهارت یافتن در یکدسته از علوم و آداب مجبور میسازد - مثلاً تقدّم رومیان در فن خطابه بواسطه این بوده است که در محاکم قضائی برای اثبات دعاوی و حقوق خودشان محتاج بایراد نظمهای بلیغ و موثر بوده اند .

از جمله اموری که موجب اختلاف و تغییرات ملتی در علوم و ادبیات میشود (زمان) است. - میدانیم که هر دوره و هر زمانی

مقتضی چیزی است - هر عصري مناسب با امري است که در آن عهد وجود ميگيرد يا نازل و الحفظا پيدا ميکند - اختلاف زمان و مفهضيات هر دوره موجب تغاير و اختلاف طرز علما و ادبا و نويسندگان مي گردد . - افکار و تصورات شاعر يا نويسنده که در دوره انقلاب واقع است البته با خيالات و احساسات شاعر و نويسنده ديگر که عهد و آرامش و آسايش را درک ميکند خيلي فرق دارد .

ادبيات هر ملتي کاشف احساسات آن

ملت است - در صورتیکه احساسات ملي دچار تشوش و اضطراب باشد و ممکت گرفتار هرج و مرج و عموم افراد دلگرفته و دأبوس و قرائح افسرده و برآمده و دسته اسير و عده مقتول و خانه ها خراب و شهرها ويران و زن و مرد از غني و فقير و وضع و شريف بي حائز و حيران و سرگردان (مثل دوره فجايع خيبر مفعول) آيا از رزن چنين ملتي چه تراوس مي کنند .

البته غير از ناله هاي جانکداز و اظهار تاثرات الم خيز و گرفتاري رساء و بدجار که چیزی نخواهيد شنيد . - شعرا و نويسندگان هم زير ميت و حاكي از احساسات ملي هستند و از زبان و قلم آنان هر س برون ميايد که در نهاد ملت مکتون است - بالاخره زاده هاي افکار آنها از فرزند هاي همان دوره و محکوم بحکم همان عهد است .
بعکس - در صورتیکه آسايش عمومي و رفاهيت خاطر سر تا سر

مملکت را فرا گرفته و قدرت و نفوذ ملی و دولتی بسرحد کمال رسیده باشد و مردم همه در عیش و نوش و عشرت و شادکامی باشند. — از زبان عموم اغنی شعرا و دیران ترنمات نشاط بخش و سخنهای روح افرا و حرف بزرگواری و بلند پروازی و استعنا و عبرندهای مستانه و مداعت و شہامت آبیخته مسموع میگردد. آری ادبیات آئینہ سرنا نایبای احون شر دوره و هرملتی است .

اختلاف در استعداد

آنچه تا کنون راجع بعمل اختلاف قوام و ملی علم و افرادیت ملت در دوره های مختلف ذکر کردیم از قبیل: «تراش محیط واقعه احتیاج» دوره هر کدام نموده خود صحیح و فضائق واقع است و دانشمندان در این باب نیز همین تصور سخن زاده اند ولیکن اگر نخواهیم در تعیین جهت اختلاف کاملاً بحقیقت تردید شده باشیم بوضعیه ما بستی - بنت نکته - دیگر را هم در نظر گرفت و آنرا در عام تعیین صهری - جزء علم نامه اختلاف قرار داد و آن این است

افراد بشر همانطور که بحسب صورت ظاهر و شکل با یکدیگر مغایرت دارند بعضی که در میلیونها جمعیت دو نفر نخواهید یافت که در تمام جزئیات شکل و اندام و صوت و رفتار و حرکت و ساکون و غرور از جهت صوری و خلقتی با یکدیگر شبیه باشند - در معنی و بعضی

نیز از یکدیگر نهایت امتیاز را دارا هستند. - عبارت جامع کلیه افراد نوع انسان با یکدیگر در معنی و صورت، ظاهر و باطن فرق دارند - هر فردی بجهت مشخصه مخصوص است - استعدادات و قوای ذاتی که در اشخاص نهفته است بشام جهات یکسان نیست - نمایان عواطف، احساسات، قرائح و افکار، هوش و ذکاوت، قوت نفس، سرعت انتقال، نزرگواری و مناعت طبع بالاخره سر فاسر مواهب روحیه مابین اشخاص جهان بالسویه قسمت نشده است بلکه (هر کسی را بهر کاری ساختند) و مقدر است که از هر کسی چکار آید - هر دل هوایی و هر سری سودائی دارد درخت مقل نه خرما دهد نه شفتالود .

بالاخره ذاتیات قابل تخلف و اختلاف نیست .
 در اینجا سوء تفاهم نشود که ما منکر اثر تعلیم و تربیت هستیم -
 حاشا و کلاً !

مقصود ما این است که عوامل خارجی در حدود اختصاصات فطری اشخاص تأثیر دارد - یکدسته از اخلاق و سجایای ذاتی در افراد انسان یافت میشود که حکم بلندی و کوتاهی قامت را دارد و تصرف در آنها محال و مخالف ناموس طبیعت است .

راست است که محیط، احتیاج، نژاد، دوره، تعلیم و تربیت، شرایط و ادیان و القاءات مذهبی و نظایر آنها در وجود بشر از حیث رفتار و کردار و علوم و افکار عوامل موثری هستند و انسان چیزهای

آموختنی را در این دبستانها می آموزد - ولی روح کلام اینجاست که این تأثیرات فقط بسرحد محیط دائرة استعدادات محدود است و فطریات و ذاتیات اشخاص در تحت قانون لایزالی است که قابل تغییر و انقلاب نیست .

عوامل خارجی استعدادات باطنی را زنده میکنند - موثرات برونی و دایع درونی و نهانی را آشکار میازند - مربیان صوری و ظاهری احساسات و قوای باطنی و معنوی را بروز میدهند نه اینکه چیزی بر ذاتیات اشخاص بیفزایند یا از آنها بکاهند .

تعلیم و تربیت در نهایت لزوم است برای اینکه قابلیت ها محو نشود ، چراغهای استعدادات خاموش نگردد ، افشاندن دست طبیعت بسرحد رشد و نما برسد ، نهالهای بار آور نخشکد ، بالاخره افکار حیات بخش نمیرد .

خلاصه : ما مطالب خود مان را در این چند کلمه تلخیص می کنیم که « نفوس [۱] و مزاجها و ساختمانها » عنصری افراد نوع انسان مختلف است و قوای ظاهری و باطنی انسان تماماً تابع مزاج

[۱] مراد از نفوس نفوس ناطقه و مراد از مزاج مزاج شخصی است و



و نفوس اوست « و لزامین جهت در نهایت اختلاف است . »

نکته نکندم که در اینجا جای بسی حرف است مثل اینکه کسی بگوید « مزاج در تحت تاثیر محیط و نفوس و تمام قوی تابع مزاج است بالآخره انسان فرزند محیط است . » - ولی جای تحقیق در این مطالب اینجا نیست .

باری: جمل معترضه ما را از مطلب دور کرد از خوانندگان بوزش میطلبیم - مقصود این بود که اشخاص در ظاهر و باطن باهم تفاوت دارند این همان اختلافی است که ما این دو برادر در يك خانواده از هر حیث موجود است و دو درخت را در يك آب و خاک از یکدیگر جدا میسازد و از این جهت است که در افراد يك ملت و يك آب و خاک و يك دوره اختلاف در سبک ادبیات مشاهده می شود. آیا چیزی که سبک اشعار عمر خیام هم معزی و عمیق بخاراش و چندین نفر شاعر دیگر را در يك عصر از هم امتیاز میدهد چیست؟ مضامین و سبک شاعرانی ناصر خسرو و علوی « یا قطران کبریزی و

شعراي ديگر در يك عهد برای چه تفاوت دارد؟ ...
خواججه نصیر طوسی - سعدی شیرازی - از معاصرین خودشان
بچه ملت اینهمه امتیاز دارند؟ ...
اینها نیست مگر بواسطه امتیازاتی که در قرائح و استعدادات
این اشخاص بوده و در موقع بروز هر کدام از آنها جهت مخصوص

ساخته است

اغلب نوابغ علمی و ادبی (مانند سایر نوابغ دنیا) در عصری ظهور کرده اند که علل ظاهری در کار نبوده است و وجود آنها تمام نوابغی و قوانین طبیعی را که بنظر سطحی علل واقعی هستند زیر پا گذاشته و هر يك بتوبه خود گوگب درخشنده بوده اند که آسمان علم و ادب دنیا را منور ساخته اند . و طلوع این اختران فروزنده نیز در انقلابات علمی و ادبی دخالت عمده دارد .

علاوه بر عواملی که بطور کلی اشاره بدائها شده امور دیگری نیز در ادبیات دخالت دارند که در علم تعلیل ظاهری بی ربط از واقع نیستند و در طی مطالب گذشته مندرج شده است - مثلاً در اثر انقلابات سیاسی و تغییرات حکومتی و سلطنتی در هر ملتی بگونه انقلاب علمی و ادبی وجود بگیرد - چنانکه ادبیات ایران بعد از هر دوره انقلاب سیاسی تغییرات فاحشی پیدا کرده است - برای اثبات مغلوب عهد اسکندر کبیر - فتح اعراب - دوره بنی عباسی - دوره مغول - و آذری که تابع آن انقلابات شده است بکافی است . - بس اتفاق می افتد که در سلاطین و وزراء و در دربان اشخاص با نفوذی روی کار می آیند که دانش پرور و ادب دوست هستند و تشویق و ترویج آنها باعث میشود که اشخاص عالم و ادیب بسیار پیدا میشوند و بازار علم و ادب رواج میگیرد اندک اندک منجر بنهضت علمی و ادبی بزرگی می گردد

و همچنین اختلاط ملق با ملت دیگر موجب تغییر در علوم و صنایع و آداب آنها میشود مانند اینکه جنگهای صلیبی و آمیزش اروپائیان با مسلمین باعث شد که اروپائیان از تمدن مسلمین منتفع شدند و از آنها سرمشق گرفتند رفته رفته کار بجائی رسید که تجدد علمی و ادبی و صنعتی اروپا ایجاد کردید و آنچه مسلمین در آغاز تمدن از ارسطوها و افلاطونها گرفته بودند باراج چندین برابر از نوک قلم فارابیها و ابن رشد ها و ابن سیناها تحویل اروپائیان دادند . -
اطاله کلام بیش ازین در این مورد بخصوص موجب ملالت خاطر و تبحر و افسوس است .

و باید دانست که عوامل مذکوره نه تنها در ایجاد و تکوین ادبیات مؤثرند بلکه در ترقی و انحطاط و دوام و زوال آنها نیز اثر دارند - پس بکلمه جامع میتوان گفت ادبیات مطلقا از حیث وجود و فنا و ترقی و تنزل در تحت تأثیر اموری چند واقع است .



شعر - نظم - نثر

برای آینده در مطالب آینده روشن باشیم و محتاج باطاله کلام نشویم این مقدمه را نیز در اینجا ذکر میکنیم که شعر چیست؟ و اقسام آن چند است؟ و فرق مابین

نظم و شعر چیست . .

نظم — در لغت بمعنی تألیف و ضمّ کردن چیزی است بچیزی [۱]

و جواهر منظوم عبارت است از جواهری که در یک رشته جمع و پهلوی یکدیگر چیده شده باشد. — و در اصطلاح بمعنی کلام موزون مقفی است مانند قصائد و غزلیاتی که از شعرا خوانده و شنیده ایم .

نثر — در لغت پراکندن است [۲] — و در اصطلاح کلامی

است که مقید بوزن و قافیه نباشد مانند عبارات مکتوبات و منشآت که مردم بیکدیگر مینویسند .

نظم و نثر هم در معنای لغوی و هم در معنای اصطلاحی قسیم و ضد یکدیگرند .

اقسام و اجناس نظم فارسی — جنس نظم از حیث

اسلوب ظاهری منقسم میشود بچند قسم که درالسنه و اقراء مشهور است :

قصیده — غزل — رباعی — مسقط — قطعه

[۱] النظم التألیف و ضمّ شیئی الی آخر — يضمّ النور آناه و آجهه فی

سنک قاموس .

[۲] نثر الشیء نثره و یثیره نثراً و شاراً رماه متفرقاً قاموس

— دو بیتی — مثنوی — ترجیع بند — ترکیب بند .

قصیده — ابیاتی چند است بر يك وزن و يك قافیه مشتمل بر مقصود و مطلوب مشخصی از قبیل مدیحه ، حماسه ، هجاء ، رثاء ، بگ شکوی و امثال آنها در صورتی که بیت اول مصرع باشد [۱] — و بعضی گفته اند که حدّ اقل عدد ابیات قصیده بیست و يك است. و حدّ اکثرش محدود نیست بعضی از شعرا قصیده دو بیت بیتی و بیشتر هم گفته اند

اسانید سخن مخصوصاً در قصیده سرایشی رعایت (حسن مطلع

و مقطع و لطف تخلص و ادب طلب) [۲] را هیچ

وقت از دست نداده اند — قصاید مدحیه اغلب بدعای مدوح ختم می

شود که در السنه شعرا به (شییطه) معروف است و در اینجا

باید کاملاً حسن مقطع را مراعات کرد نظوری که از عیوب لفظی و

معنوی مبری باشد و در حسن تخلص بداعت و لطافت معنی و جزالت

[۱] مصرع بیتی باشد که عروض و ضرب آن در وزن و حروف قافیه متنق

باشند المعجم ص ۳۹ - مانند این مطلع های شیرازی (گشت عطار باغ باد صبا خاک شد مشک خیز و ماه گشا .)

[۲] حسن مطلع و مقطع و ضرب را در صایع بدیعیه شمرده اند

لفظ مطلوب است - تفصیل و شرح این مطالب در عهده بدیع است -
محض استطراد این چند مثال در اینجا ذکر میشود:

از مطالع پسندیده مطلع قصیده فرخی سیستانی است [۱]

با کاروان حله برفتم ز سیدتن با حله تنیده ز دل بافته ز جان
و از ابتدا آن پسندیده بفرج راست [۲]

ای سر اقر از عالم ای منصور وی بصدر تو اختلاف صدور
از مقاطع لطیف شریطه قصیده اوری است :

تا محل همه چیز از شرف او باشد جاودان بر همه چیز بخت شرف : دو محل
پای اقبال جهان سوی بداندیش تولتک دست آسب فلک سوی نکو خواد توشل
روز بدرفته و روزت همه فرحنده و عید ور قضا استند با دخل ازل وجه امل
و در مضاع پسندیده مقطع قصیده ازرقی است [۳] :

[۱] عی س - جولوج صوفی (۴۲۹) .

[] ممدوح را سه خوانده است اصعب بنا و شاید که ممدوح را گویند ای
فلان مگر در چیزی که در آن صفت مدحی باشد چنانکه ای پادشاه عالم و ای صدر
جهان و مانند آن المعجم ص ۳۷۹

[۳] صاحب المعجم در اینجا مینویسد : درین دعا دو عیب است یکی معنوی
یکی لفظی اما معنوی آنست که گفته است همیشه در نصایح باش و هرگز مباد که
هرگز و بیکاری مشغول باشی و چنانکه وجوه مدایح باید که چیزی از نصایح نفسانی
باشد عمده ادعیه ممدوح باید که بر حصول سعادات نفسانی بود و عیب لفظی آنست که
گفته است مباد گوش تو و مباد دست تو و این جنس سخت پسندیده است و باید که

همیشه تائبود صد فروتر از سید صد همیشه تائبود پنج برتر از پنجاه
 بدست و طبع تو نازده باد جام و ادب بفر و نام تو پاینده باد افسر و گاه
 مباد گوش تو بی یانک رود سال مباد دست تو بی جام باده ماه بماه
 ظهیر فاریابی [۱] مداح قزل ارسلان در شیرینی حسن تخلص
 معروف است - و از امثله حسن تخلص این دو بیت مختاری [۲] است
 دی باز در تفکر آنم که باد را با تاب سنبل سخن آرای تو چه کار
 کر نیز کرد زلف تو کرد بسوزمش از وصف آتش سر شمیر شهریار
 صاحب کتاب المعجم فی معایر اشعار العجم (شمس الدین محمد
 بن قیس رازی که سابقاً ذکرش شده است) از تخلصات زشت این
 شعر ازرقی [۳] را شاهد آورده است .

اگر تو تیغ جفا را دلم نشانه کنی بیجان خواهی فاضل نکوبمت که مزین

بقیه از صفحه قبل

شاعر مجید و کتاب فاضل نظم و نثر خویش را از الفاظ ذوات و جبهین ~~که~~ چون
 آنرا از فریته جدا کنی قبیح باشد پاک دارد و اگر ازین جنس ضرورت افتد میان
 لفظ دعا و ذکر ممدوح فاصله دارد چنانکه گوید بجلست بی می مباد و گوشت بی سماع
 مباد . مقصود من فقط نقل عبارات صاحب کتاب بود و گرنه در این مورد بنده عقیده
 دیگری دارم و الله اعلم .

(۱) ظهیر الدین فاریابی ظاهر بن محمد مداح قزل ارسلان و معاصر خاقانی
 (متوفی ۵۹۸) مجمع الفصحا .

(۲) عثمان بن محمد مداح سلاجقه کرمان در غزنین وفات یافته است (۵۴۴) . مجمع الفصحا

(۳) حکیم زین الدین هر وی ملک الشعراء طغانشاه بن مؤید (متوفی ۵۲۶) مجمع الفصحا

خلاصه : قصیده مخصوصاً باید دارای آغاز و انجام و حسن سیاق و نظام ادبی باشد هر چند در سایر اقسام نظم هم رعایت این مطالب شرط است .

غزل - در لغت بمعنی حدیث کردن با زنان [۱] و معاشقه

با ایشان است و مغزله نیز عشق بازی و معشاقانه با زنان است - و در اصطلاح عبرت است از ابیاتی چند بر يك وزن و قافیه که بیشتر مشتمل بر مضامین معاشقه و تصویر احوال عشاق و جمال معشوق باشد و دو مصراع مضامین نیز مانند مطلع قصیده در حروف قافیه موافقت داشته باشد - و گفته اند که عدد ابیات غزل از هفت تا سیزده است و در صورتیکه از سیزده تجاوز کند و نه بیست و يك نرسد (تغزل) نامیده میشود .

وجه تسمیه غزل در اصل همین است - گاهی در ضمن ابیات غزل مضامین عرفانی و اخلاقی نیز گفته میشود ولی چون غلبه با همان مغزله است مجموعاً آنها را غزل میگویند .

مقتضب یا محدود

مرسوم است که شعرا در قصائد خودشان مقدمه قبل از رسیدن

[۱] مغزله النساء محدثین و الاسم الغزل محرکة فموس اللغة

بمقصود (از قبیل مدح، مرثیه، هجو، حماسه [۱] الخ) شروع بچیز
 مناسبی از قبیل مغازله با محبوب و بهاریه و خزانیه و طلوعیه و غروبیه
 شرح احوال محب و محبوب و عاشق و معشوق و وصف دمن و اطلال
 و باغ و بوستان و خمریه و امثال آنها می کنند که کاملاً با مقام
 مناسب باشد برای اینکه حواس شنونده را از کلیه شواغل منصرف
 سازند تا فکرش برای فهم مقصود و درک مراد آنها مهیا و آماده
 شود سپس با حسن تخلص و استطراد ملیحی شروع بمقصود میکنند
 - در السنه بعضی از شعرای متأخرین این نوع از مقدمه به تغزل
 معروف است ولیکن بیشتر از ارباب ادب و عارفین با اصطلاح این نوع
 از مقدمه را مطلقاً نسیب و تشبیب خوانده اند و در اصطلاح
 هر قصیده که این نوع از مقدمه را نداشته باشد محذور یا
 مقتضب [۲] گویند و وجه این تسمیه محتاج بتفصیل و بیان نیست .

نسیب و تشبیب

معنای لغوی نسیب و تشبیب نزدیک یکدیگر است زیرا معنای

(۱) حماسه بفتح حاء شدت در امر و شجاعت است و حماسه نزد شعرا این است که

شخص خود را بشدت و شجاعت وصف کند - محیط المحيط

(۲) اقتضاب در لغت بمعنی بریدن است

آنها مغازله با زمان و حکایت حال عاشق با معشوق و وصف جمال محبوب است - و در اصطلاح بیشتر از شعرای مفلح [۱] هر غزل که در اول قصاید بر مقصود شعر تقدیم افتد از شرح محنت ایام و شکایت نکایت فراق و وصف دمن و اطلال و نعت رباح و ازهار و غیر آن آنرا (نسب و تشبیب) خوانده اند [۲] - و برخی مابین آنها فرقی قائل شده اند باینطور که غزلی که مشتمل بر وصف محبوب و مغازله مابین عاشق و معشوق باشد و در مقدمه قصاید واقع شود آنرا (نسب) گویند - و در صورتی غزل را (تشبیب) خوانند که حکایت حال واقعه خارجی باشد مثل اینکه شاعر حقیقه عاشق کسی باشد و حسب حالی بگوید مانند اشعار کثیر [۳]، مجنون [۴]، قیس بن ذریح [۵] (از شعرای عشاق عرب که اخبار آنها در کتب ادبیه از قبیل اغانی

(۱) اطلق الشاعر انی بالفلق ای بالامر العجیب - محبط انعط.

[۲] المعجم ص ۳۸۴

[۳] کثیر بن عبدالرحمن (متوفی ۱۰۵) معشوقه اش عزه بوده و کثیر بن مصعب

در تشبیب معروف است

[۴] مجنون بنی عامر قیس بن معویح و معشوقه اش لیلی دختر مهدی بن سعد بوده است

- در اسم مجنون و اصل قصه او اختلاف بسیار است چنانکه بعضی گویند اصل قصه مجنون جعلی است .

[۵] قیس بن ذریح رضیع حسینی بن عیسیٰ بن عیسیٰ بوده و معشوقه اش لیلی بنت

جباب کعبیه است .

وعقد الفريد والشعر والشعراء وتزيين الاسواق مسطور است . - وهمجنين
است وحشي بافقی [۱] از شعراي فارسي . - محض نمونه چند شاهد ذکر
مي كنيم : كثير عزه

ومشي الي بعيد عزه لسوة جعل الاله سخدودهن تعالها
ولوان عزه خاصمت شمس الضحى في الحسن عند موفق لقضى لها

﴿ مجنون ليلى ﴾

واني لينيني لقاءك كلما لقيتك يوماً ان ابك مايا
وقالوا به داء سياء اصابه وقد علمت نفسي مكان دوائيا

﴿ قيس بن ذريح ﴾

يقولون لبني فنة كنت قبليها بخير فالاتندم عليها وطلق
فطاوعت اعدائي وعاصيت ناصحي و اقررت عين الشامت المتعلق

﴿ وحشي بافقی ﴾

(در صورتیکه واقعاً شخص معینی را در نظر داشته باشد)

دوستان شرح پریشانی من گوش کنید داستان غم پنهانی من گوش کنید
قصه بیدر و سامانی من گوش کنید گفتگوی من و حبرانی من گوش کنید

آخر این قصه جانسوز نگفتن تاکی

سوختم سوختم این راز نهفتن تاکی

(۵) وحشی بافقی از اهل باق از توابع کرمان مداح شاه ظهاسب بزرگ صفوی

است و فوت او را صاحب قاموس الاعلام (۹۹۲) نوشته است .

روزگاری من و دل ساکن کوئی بودیم ساکن کوی لت عربده جوئی بودیم
 عقل و دین باخته دیوانه روئی بودیم بسته در سلسله سلسله موئی بودیم
 کس در آن سلسله غیر از من و دل نند نبود
 يك گرفتار زین جمله که هستند نبود الخ

ممکن است اشعاری را که نظامی از زبان خسرو و شیرین و فرهاد و
 لیلی و مجنون ساخته است بتکلف تأویل و تزییل از این قبیل شمرد
 و شواهدش بسیار است .

مقدمات ادبی که در فرامین و پاره‌ار مکتوبات دیگر مناسب
 و مقصود مینویسند در اصطلاح (تشبیه سخن) دمیده میشود .

صاحب المعجم مینویسد (ص ۳۸۷) (بعضی اهل معنی فرق
 نهاده اند میان نسام و عرب و گفته اند معنی (نسیب) ذکر شاعر
 است حلق و حلق معشوق را و تصرف جوان عشق ایشان در وی و
 غزل دوستی زدن است و میل هوئی دل بر ایشان و افعال و اقوال
 ایشان .

رباعی - که بعضی آنرا (ترانه) یا هو (بیتی) نیز خوانده اند

عبارت است از دو بیت (چهار مصرع) در یک وزن - که غیر از مصراع
 سوه در قافیه و هم متفق باشند تعبارة اخیری بیتی مصرع و بیتی مقفی [۱]

[۱] سابق معنی مصرع نوشته - مقفی است که ضرب و عروض در حروف مختلف
 باشند مثل : راه یکی کر نه ز آدمی به کز او ماند سرای زرنگار .

باشد و ممکن است که چهار مصراع در قافیۀ متفق بشود — و بتقریب [۱] گویند که وزن رباعی (لاحول ولا قوة الا بالله) است .
 وزن رباعی وزنی است بغایت مطبوع و مقبول و برای هر قسم مضمونی مستعد و مهیاست و رباعی خوب گفتن در حقیقت بحر را در کوزه کنجانیدن است و از اینجهت خیلی دقت و استادی لازم دارد که کاملاً خالی از حشو و زوائد بوده مطلب بزرگی در عبارت کوچکی تأدیبه شود .

رباعی یا دوبیتی از مخترعات شعری فارسی است و صاحب المعجم چنین پنداشته است که رودکی مخترع این جنس اشعار است و عقیده

[۱] بنا بر تحقیق اوزان رباعی بیست و چهار است و ارباب فن عروض برای ضبط اوزان رباعی دو شجره وضع کرده اند یکی موسوم به (شجره احرب) و دیگری موسوم به (شجره اخرب) — اوزان رباعی مستخرج از بحر هزج است (اجزاء بحر هزج چهار بار مفاعیلن مفاعیلن است) بدینطریق که ابتدا مصراعهای رباعی یا مفعول^۱ باشد که آنرا احرب گویند یا مفعولان که آنرا اخرب خوانند — در صورتیکه صدر مفعول باشد جزو دوم مفاعیلن سالم است یا مفاعیلن مقبوض یا مفاعیل^۲ مکفوف — در صورتیکه صدر مفعولان باشد جزو دوم مفعولان باشد یا مفعول^۱ احرب یا مفاعیلن اشتر — و چون جزو دوم مفاعیلن یا مفعولان باشد جزو سوم مفعولان باشد یا مفعول^۱ در صورتیکه جزو دوم مفاعیلن یا مفاعیلن باشد جزو سوم مفاعیلن یا مفاعیل^۲ باشد — و قافیۀ مفاعیلن و مفعولان قع ابتر باشد یا فاع ازل و قافیۀ مفاعیل^۲ و مفعول^۱ فعل یا فعل محبوب باشد . پس مجموعاً ۲۴ میشود . مأخوذ از المعجم و معیار الاشعار .

دارد که در اوزانی که بعد از خایل بن احمد [۱] اختراع شده است هیچ وزنی بدل زدبکتر و در طبع آویزنده تر از این وزن نیست -
 راجع بسبب استخراج و مانعاً اختراع این وزن چیزی مینویسد که
 ملخص آن این است که :

روذکی روزی از ایه اعد در یکی از گردشگاههای غزنین می
 گشت و تماشای مردم و احوان آنها را مگرد. در ضمن بیکسسته
 از کودکان بر خورد که مشغول گرد و بازی بودند - در آن میان کودکی
 ده بازده ساله با نپایت ملاحظت و صباحت منظر موقعی که یکی از
 کودکان از چن [۲] بیرون افتاد و تقهقری هم بجایگاه باز غلطید
 از سر ذکی طبع و صفی قریحت گفت :

غشان غشان همی رود آن سکو

شعر این سکو در مضوع یافت و بس از رجوع بشواین
 عروضی از فروع بحر هزج بن وزن را استخرج کرد والله اعلم.
 و بعد از آن مینویسد (ع ۹۰) و لیکن آنکه از باب صناعت
 موسیقی بدین وزن سخن شریف ساخته بد و صرق لطیف تألیف کرده
 و عادت چنان رفته است که هر چه از آن جنس بر آید تازی سازند
 آنرا (قول) خوانند و هر چه بر منقصات پارسی باشد آنرا (غزل) خوانند

[۱] خبیر بن احمد مخترع فن عروض (متوفی ۸۱۸۰ هـ)

[۲] در عبارت انجم کوگوز نوشته وگو بفتح کف مذک وگوز بفتح کف

فارسی کردگان و معروف آن جوز است .

اهل دانش ملحوظات این وزن را (ترانه) نام کردند و شعر مجرد آنرا (دو بیتی) خواندند برای آنکه بناء آن بر دو بیت بیش نیست و مستعربه آنرا (رباعی) خوانند.

عربها دو بیتی را از فارسیها گرفته اند [۱] و در قدیم مابین آنها معمول نبوده است.

برخی از ادبا مابین رباعی و دو بیتی فرق میگذارند باینکه هر گاه چهار مصراع بر یکی از اوزان مخصوصه (بیست و چهار وزن از فروع هزج) مثل لاحول و لاقوة الا بالله باشد آنرا (رباعی) مینامند و اگر بر این اوزان نباشد آنرا (دو بیتی) میگویند.

مثال رباعی: خیام

این چرخ جفا پیشه عالی بنیاد هرگز کره کار کسی را نکشاد
هر جا که دلی دید که داغی دارد داغ دگری بر سر آن داغ نهاد

مثال دو بیتی: باباطاهر [۲]

دل عاشق به بینفامی بسازد خمار آلوده با جامی بسازد
مرا کیفیت چشم تو کافی است ریاضت کش ببادامی بسازد

مثنوی - آنرا در اصطلاح (مزدوج) نیز خوانند عبارت

[۱] علم الادب تألیف اب لويس شیخو ص ۴۲۰ ج ۱

[۲] باباطاهر عربان همدانی از اجلة عرفا و دانشمندان در زمان دیلمه بوده و

در (۴۱۰ هـ) وفات یافته است بحم الفصحا

است از ابیاتی که هر کدام مستقلاً مصرع باشند و هر بیته را دو قافیه لازم است مانند شاهنامه فردوسی و خسته نظامی :

فردوسی

مبازار موری که دانه کش است که جان دارد و جان شیرین خوش است
سیاه اندرون باشد و سنک دل که خواهد که موری شود تنگدل

نظامی (در مخزن الاسرار)

جام سحر در گل شبرنگ ریخت جرعه آن در دهن سنک ریخت
ز آتش و آبی که بهم در شکست پیه درو کرده باقوت بست [۱]

قطعه - چند بیت است که دارای مطلع مصرع نباشد

- و بعضی اسائید معتقدند که باید عدد اشعار قطعه از دوازده بیت تجاوز نکند و هر قدر که شاعر بتواند مطلب خود را در کمتر از دوازده بیت پیرو راند بهتر است. - و اغلب این شعر جنس در مورد حکمت ویند و تاریخ و اندرز و تقاضا و هجو و مراسلات منظوم بکار میرود مانند :

سعدی (متوفی ۶۹۱)

اگر ز باغ رعیت ملک خورده سببی بر آورند غلامان درخت را از بیخ

[۱] معنی این دو بیت مخصوصاً تشریح شود و در معنی نسخ بجزی پیه پنبه نوشته

به پنج پیضه که سلطان ستم روا دارد ز نند لشکر پائش هزار مرغ بیخ

ابوالفاخر رازی

(معاصر محمد بن ملکشاہ ۵۱۱-۴۹۸) در ری سلطان مسعود

بن محمد بن ملکشاہ فرستاده

ای خسرویکه سائس حکم تو برفنک برتر ز طاق و طارم کیوان نشسته است
 لطفت باستین کرم پاک میکند گردی که بر صحیفه دوران نشسته است
 بر تخت ری توسا کن و از حکم نذنت در ملک چین بمرتبہ خاقان نشسته است
 شاهها سپاه تو که چومورند و چون ملخ برگرد دخل و دانه و دهقان نشسته است
 باران عدل بار که این خاک سالهاست تا بر امید و عده باوان نشسته است
 و کاد باشد که در آغاز یا اثناء قصیده چند شعر کاملاً بسته و
 مربوط بیکدیگر است و شاعر در ضمن آنها مطلقاً را که یک
 بیت کنجایش ادای آن را نداشته است بیان میکند - این چند بیت
 را نیز شعرا قطعه میخوانند مانند:

ظهیر فاریابی (متوفی ۵۹۸)

خود از برای سر زره از بهر تن بود تو جنگجوی عادت دیگر نهاده
 در بر گرفته دل چون خود آهنین وان زلف چون زره را بر سر نهاده

امیدی رازی [۱]

بر آنسرم که اگر همتم کند یاری ز بار منت دوان کند سبکباری

[۱] امیدی ضهرانی از شاگردان ملا جلال دوانی و معاصر شاه اسمعیل صفوی است مجمع الفصحاء.

اصغر کنی ز برای یهود کناسی و گر کنی ز برای مجوس گنکاری
 در این دو کار کربه آنقدر کراحت نی در این دو دغل خسیس آتشابه دشواری
 که در سلام فرومایگان صدر نشین بروی سینه نهی دست و سر فرود آری

این نوع از قطعات در تصاید خیلی ملیح واقع میشود - وقتی
 که شاعر استاد میخواهد قطعه مستقلی نگوید نخست معنی و لفظ و قافیه
 معینی را در نظر میگیرد که عمدهٔ توجهش، آنهاست نظیر بیت القصیده [۱] بعد از آن
 تبع و مناسبت آنها وزن و قافیهٔ قطعه را انتخاب میکند مثل اینکه اول مصراع ماده
 یاربخ را درست میکند و بعد از آن يك قطعه بوزن و قافیهٔ آن میازد.

مسمط - سبط دلالت بمعنی رشتهٔ نظم و نوعی از قلابه -

است [۲] - و تسمیط در اصطلاح شاعران این است که ابیات هم وزن
 يك قصیده را تحت ثقت و دسته دسته کنند بصورتیکه مصراعهای آخر

[۱] بیت القصیده آنست که در ابتدا بیت معنی را شاعر در نظر میگیرد و آن
 را نظم میکند و بعد قصیده را بر آن میگذارد و ممکن است در قصیده اش شعر بهتر
 از آن باشد و همهٔ شعرا بیت القصیده شعری را میگویند که بهترین ابیات قصیده
 باشد و قون اول اصح است - مثل گفتهٔ شرف الدین شغروه (ای چو درهٔ سخی
 چو شیر شجاع چون قضا چیره و چو درخ مصاح تا آنجا که میگوید کر نکرده
 وداع معذوره نیست بر مکیان ضواف وداع تنای قصیده را در عین نهاده است برای
 اینکه نمخواست است عذر وداع را باین عبرت بخواند که (نست بر مکیان ضواف
 وداع) المعجم ص ۳۹۷.

[۲] السبط بالکسر خبط النظم و قلابه اصول من الخلقه قاموس

لختها در قافیه موافق باشند و سایر مصراعهای هر دسته در قافیه بایکدیگر موافق و با مصراعهای آخر مخالف باشند - مثل اینکه در لخت اول پنج مصراع [۱] متفق القوافی بیاورند و مصراع ششم در قافیه با آنها مخالف باشد و همچنین در لخت دوم پنج مصراع بیاورند که قافیه آنها بایکدیگر موافق باشد و مصراع ششم با آنها مخالف ولی مصراعهای ششم لازم است که در قافیه متفق باشند. - و هر لختی ممکن است که بیشتر یا کمتر ازین مقدار مصراع داشته باشد و تسمیه به (خمس) و (مُدس) و (مثنی) از روی تعداد مصاریع است. - بلی بر سبیل تقنین ممکن است که تمام مصراعهای يك لخت متفق القوافی باشند. - باری این جنس از شعر را (مسمط) گویند زیرا ما بین منظومات رشته کشیده شده است که بنای شعر بر آن است.

این جنس از شعر مخصوص پارسیان نیست بلکه در عرب هم معمول است. مسمطات منوچهری [۲] مشهور است محض نمونه لخت اول از مسمط

رائیه خزائیه ذکر میشود :

خیزید و خز آرید که هنگام خزان است باد خنک از جانب خارزم وزان است

[۱] مصراع در لغت لنگه در است و وجه تسمیه این است که همانطور که

دو لنگه در بایکدیگر باید کمال تناسب را داشته باشند دو مصراع بیت نیز لازم است کمال تناسب داشته باشند و بعضی در وجه تسمیه غیر ازین گفته اند رجوع بکتاب عروض شود.

[۲] ابوالنجم احمد بن یعقوب وفاش را در (۴۳۲) یا (۴۴۰) نوشته اند

آن برك رزانت كه ارشاح رزان است كوئي بمثل پيرهن رنگ رزان است
 دهقان تفكر سر انگشت كزان است
 كاندر چمن و باغ نه كدل ماندونه گلنارا [۱]
 مثال تازي از امرؤ القيس [۲]

و مستلّم كشتت بالريح ذيله اقامت بغضب ذي سفسق ميله
 فبجعت به في ملتقى الحى خيله تركت عناقى الطير تحجل حوله
 كان على انواه نضح جريبا

تركيب بند - ترجيع بند

صاحب المعجم ما بين آنها فرق نگذاشته و هر دو را ترجيع ناميده است و مي نويسد "ترجيع آنستكه قصيده را بر چند قطعه تقسيم كنند همه در وزن متفق و در قوافي مختلف و شعرا هر قصه را از آن (خانه) خوانند - آنكه فاصله ميان دو خانه بيتي مفرد سازند و آن بيت را (ترجيع بند) خوانند پس اگر خواهند همين بيت را ترجيع بند همه خانه ها سازند و در آخر هر قصه [۳] و اون ما بعد

[۱] در بعض نسخ بجای گدر گمراز نوشته شده است .

[۲] امرؤ القيس بن حجر كندی از مشهیر شعرای حبشیت و فاش در حدود

(۵۶۰ م) و این اشعار را بعضی غیر او نسبت داده اند .

[۳] مراد از قصه درین عبارات معنی اصطلاحی آن بیت بگام معنی لغوی مراد است

آن بنویسند و اگر خواهند هر خاوه را ترجیع بندی علی حده گویند و اگر خواهند ترجیع بندها بربك قافیت بنا نهند تا قطعه مفرد باشد.

ولی بعض دیگر مانند صاحب جامع الصنایع فقط آن قسم را (ترجیع بند) مینامند که بربك شعر در فواصل قسمتهای قصیده مکرر شود و سایر اقسام را (ترکیب بند) گویند - ظاهر تسمیه همچنین می فهماند که بربك بند ترجیع شود مگر اینکه در وجه تسمیه چیز دیگری بگوئیم [۱] والله اعلم.

این جنس از شعر در اشعار اساتید از قبیل جمال الدین عبدالرزاق اصفهانی [۲] و پیرش جمال الدین اسماعیل [۳] و خاقانی [۴] و عبید زاکانی (از زاکان قزوین و از شعرای مائده هشتم هجری معاصر سامان ساوجب) بسیار یافت میشود.

از ترجیع بندهای خوب معروف ترجیع بند هاتف اصفهانی است (سید احمد متوفی در بلده قم ۱۱۹۱ هـ) و ابتدای آن این است.

[۱] ترجیع یعنی تزدید صوت است در حلق و ترجیع در اذان یعنی تکریر شهادتین است و این معنی مأخوذ است از رجوع یعنی برکشیدن - و اگر بگوئیم وجه تسمیه در ترجیع بند تکرار بیت نیست بلکه انصراف و رجوع باول و از سر گرفته شدن مصطب است شامل ترکیب بند باصطلاح متأخرین هم میشود.

[۲] جمال الدین محمد بن عبدالرزاق اصفهانی متوفی (۵۸۸).

[۳] جمال الدین اسماعیل متوفی (۶۳۵).

[۴] متوفی بنا بر اصح (۵۹۵).

ای فدای تو هم دل و هم جان ای نثار رخت همسین و همان الخ
 و بند ترجیعش این است :
 که یکی هست و هیچ بدست جز او وحده لا اله الا هو
 و از ترکیب بندهای بسیار خوب عصبوع ترکیب جمال الدین
 محمد عبدالرزاقی است در نعت بیغمبر (ص ع) و ابتدای آن این
 اشعار است :

ای از بر سد ره شاه راهت وی قبه عرش تکیه کاهت
 نی طاق نهم رواق بالا بنکته ز کوشه کلاهت
 مه طاست گردن سندن ش صرّه پرچم سیاهت الخ
 آنچه مشهور از اجناس نفاست همان است که ذکر شد -
 ولی هر نوع تنفیذ در نطفه مکان است متناهی که قصیده گویند که
 تمام مصرعهای اول به هم متمم نمایی باشند و مصرعهای دوم قافیه
 دیگر داشته باشند و بیشتر بنوع از تقننات صنایع بدیعیه
 زوید است .

نثر

نثر - کلامی است که مقید بوزن و قافیه نباشد و قافیه
 او نیز متر است [۱] .

[۱] جواهر الادب هشی ص ۳۳۴ .

محادثة - خطابه - کتابت

محادثة - عبارت از عبارات مشعوری است که در محاورات

معمول است و مردم برای تفهیم مقاصد و رفع حوائج و تأدیه مافی الضمیر با یکدیگر بکار میبرند و مکالمه میکنند .

خطابه - عبارات فصیح مؤثری است که شخص بلیغ بنیه

السانی راجع بامر مهمی لجماعتی القاء میکند .

کتابت - عبارت از رسائل و مرقوماتی است که برای

تفهیم مقاصد یا حفظ مطالب و اغراض دیگر نوشته میشود .

نثر مرسل و مسجع

در هر يك از اقسام سه گانه سابق الذكر نثر ممکن است كاتب

و متكلم ملتزم تقفیه اواخر فقرات بشود و ممکن است که التزام سجع

نشده باشد - در صورت التزام آنرا (نثر مسجع) - و در صورت

عدم التزام آنرا (نثر مرسل) خوانند - بنا بر این اقسام

نثر شش تا میشود .

اقسام مشهور نثر بنا بر اصطلاح اروپائیان [۱]

اقسام مشهور نثر بنا بر اصطلاح اروپائیان چهار است :

تاریخ - قصص - فصاحت - رسائل

تاریخ - حکایت حوادث عام و نتایج آنهاست بطوریکه

فضایای واقعه بخوبی از عبارات مفهوم گردد. - مثل تاریخ بیعتی

قصص - نوشتن احادیث مختصره و نقل افسانهها و داستانهای

جمعی است که برای تعلیم و تفهیم مضایب اخلاقی یا غراض دیگر

مرتب میشود - مانند کلیله و دمنه و رمایهای اخلاقی و سیاسی و

مذهبی و غیره .

فصاحت - عبارات و جمل موثری است که برنی قنای مستمع

و تلقین مقصد و غراض عمده از قبیل مقاصد سیاسی و فصول مذهبی

و دعاوی حقوقی شخص نطق ادا میکند و بکار میبرد. - فصاحت بسته

شکل وجود میگیرد که آنرا قده فصاحت بنید دانست :

۱ - فصاحت مواعظ دینییه - در موقع وعظ و

تعلیم و تشریح قوانین و اصول مذهبی - که واعظین و متکلمین زیر

[۱] دائرة المعارف فریه و جندی .

دست در منبرها دارند .

۲ - فصاحت سیاسی - از برای تعلیم و بیان جهات

سیاسی - مانند نطقهای سیاسی نافذ با آری که خطبا و ماطقین بزرگ در مجامع و محافل عمومی ایراد میکنند - و اغلب اتفاق افتاده که اینگونه نطقها مقدمه انقلاب و نهضت سیاسی عظیمی را فراهم ساخته است .

۳ - فصاحت محامات - از برای اثبات دعاوی حقوقی

و جزائی که وکلای بلیغ ماهر در محاکمات قضائی بکار میبرند .

رسائل - مکاتبات و مراسلاتی است که مابین طبقات مردم

معمول است .

فن رسائل باعتبار موضوع بسه قسم منقسم میشود [۱] :

۱ - رسائل اهلیه یا شوقیه - و آن عبارت است از

مراسلاتی که مابین خویشان و دوستان مبادله میشود مشتمل بر اشتیاق ملاقات ، شکایت از جدائی استعطاف ، ارسال هدایا ، احوال پرسی و امثال آنها .

۲ - رسائل متداوله - عبارت از مراسلات معمولی

[۱] جواهر الازب احمد هاشمی ص ۴۰ .

عمری است از قبیل مکانبات اداری و تجاری و معاملات معهوده بین الناس - مانند بیع و انكاح و صلح و امثال آنها و از قبیل رقبه تهنیت ، تعزیت ، وصیت ، شفاعت ، تقاضا ، دعوت و نظائر آنها که طرز نوشتن و جواب فرستادن و حفظ لقب و مناصب هر کسی و بالاخره مقتضیات و رسوم و آداب هر مقامی را شخص دیر نباید مراعات کند .

۳- رسایل علمیه - عبارت است از مقالاتی است که در مطالب

علمی و مسائل ادبی نوشته میشود [۱] .

نجه در اینجا از اقسام نظم و نثر گفتیم فقط برای استطراد بود و گرنه تحقیق علمی در علم نظم و نثر و اصول نظم و انشاء و مواد و خواص و طبقات و محاسن و عیوب آنها محتاج بتالیف جداگانه است اکنون جی آلت که بتعریف (شعر) و قسام آن بدردزبه

شعر

بعضی احتمال داده اند که لفظ شعر اصلاً عربی نباشد بلکه معرب شیر باشد و شیر در لغت عبری بمعنی سرود و آواز است و (شور)

[۱] لاسا صیت بارسالات لان اصحاب برسولها ان من افرجه عیب و

پسند فيها صاحبها صهیج الاسترسان و التحذیرت انیخه جوهر الادب احمد هشی

دست در منبرها دارند .

۲ - فصاحت سیاسی - از برای تعلیم و بیان جهات

سیاسی - مانند نطقهای سیاسی نافذ با آری که خطبا و ماطقین بزرگ در مجامع و محافل عمومی ایراد میکنند - و اغلب اتفاق افتاده که اینگونه نطقها مقدمه انقلاب و نهضت سیاسی عظیمی را فراهم ساخته است .

۳ - فصاحت محامات - از برای اثبات دعاوی حقوقی

و جزائی که وکلای بلیغ ماهر در محاکمات قضائی بکار میبرند .

رسائل - مکاتبات و مراسلاتی است که مابین طبقات مردم

معمول است .

فن رسائل باعتبار موضوع بسه قسم منقسم میشود [۱] :

۱ - رسائل اهلیه یا شوقیه - و آن عبارت است از

مراسلاتی که مابین خویشان و دوستان مبادله میشود مشتمل بر اشتیاق ملاقات ، شکایت از جدائی استعطاف ، ارسال هدایا ، احوال پرسی و امتثال آنها .

۲ - رسائل متداوله - عبارت از مراسلات معمولی

[۱] جواهر الادب احمد هاشمی ص ۴۰ .

عمری است از قبیل مکانیات اداری و تجاری و معاملات معهوده بین الناس - مانند بیع و نکاح و صلح و امثال آنها و از قبیل رقعۀ تهنیت ، تعزیت ، وصلت ، شفاعت ، تقاضا ، دعوت و نظائر آنها که طرز نوشتن و جواب فرستادن و حفظ القاب و مناصب هر کسی و بالآخره مقاضیات و رسوم و آداب هر مقامی را شخص دبیر باید مراعات کند .

۳- رسایل علمی - عبارت است از مقالاتی است که در مطالب علمی و مسائل ادبی نوشته میشود [۱] .

آنچه در اینجا از اقسام نظم و نثر گفتیم فقط برای استطراد بود و گر نه تحقیق علمی در علم نظم و نثر و اصول نظم و انشاء و مواد و خواص و طبقات و محاسن و عیوب آنها محتاج بتألیف جداگانه است اکنون جوی آنست که بتعریف (شعر) و قیام آن بپردازیم

شعر

بعضی احتمال داده اند که لفظ شعر اصلاً عربی نباشد بلکه معرب شیر باشد و شیر در لغت عبری بمعنی سرود و آواز است و (شور)

[۱] لانا سمیت برسالات لان اصعب برسوتها انی من اقترحه عنیه و ینک لبق صاحبها منهج الاسترسال و انحصار السیفه جواهر الادب احمد هشی

مصدر آن است - و مبداء شعر در هر ملتی سرودهای ساده طبیعی و مذهبی و ملی و عشقی و غیره بوده است و رفته رفته تکمیل شده و وسعت یافته است. - و در فارسی میگویند غزلی سرود پارسائید و در تازی گویند **أفشلک شعراً** [۱] و انشاد بمعنی سر بردن است .

در صورتیکه لفظ شعر عربی و بمعنی فهم باشد مقصود فهم عمومی است بلکه مراد بکثرت الیهامات لطیف و ادراکات مخصوصی است که بکنسته از برکزیدگان افراد بشر (شعراً) دارند طبقه شعرا از هر چیزی علاوه بر آنچه عموم مردم می فهمند دقایق و لطایف دیگری احساس میکنند که مخصوص بآنهاست - از محسوسات و آثار طبیعی خارجی نکات ودهوزی را می بینند و ادراک میکنند که فهم عموم از درک آنها عاجز است و آنچه را که شاعر می فهمد میتواند با بیان رسای شیرین بدیگران بفهماند - شاعر در حقیقت دو چشم دارد - در یک چشم بادیگران شریک است و در یک چشم ار آنها ممتاز و همچنین زبانی دارد که دیگران از آن معرومند - مثلاً هر کسی کل زرگس را می بیند ولی بیماری زردی و رنجوری ، تکیه کردن بعضاً ، چشم مست ، سرگرانی مستی ، قدح می ، چند درم پای قدح نهادن ، دیده بر آسمان

[۱] جرجی زیدان باین استعمال ربط شعر را با موسیقی بیان میکند ولی باید دانست که مابین انشاد و انشاء عرفاً فرق موجود است .

دوختن ، تاج بر سر نهادن آن را - و در جای دیگر: چشم هریدگی و گستاخی ، سر گرانی از غرور چند درم داشتن ، ادب نگاه نداشتن [۱] و غیره آنرا نمی بینند و همچنین اغلب اشخاص ممکن است درازی شبی را طالب باشند و سیاهی شب را ببینند ولی دوختن سیاهی چشم را بر دامن شب برای دراز شدن همه کسی تصور نمی کنند - و بر فرض اینکه تصور کنند قوه این را ندارد که تصور خود را عیناً با بیان دلچسب مناسب بدیگری بفهماند باینطور که :

عاشق شب وصل یار بگزیده خویش از اهر قرار دل غم دیده خویش
تا آنکه دراز تر شود در دوزخ بر دامن شب سیاهی دیده خویش
و همچنین هر کسی کج و راست ندان و چم و خم رفتن یککمه
درخت سرور را از آرزوی زیندگان می بیند ولی مانند بودن این حالت
را بحالت چند دختر سبز جامه زیبای صورت خوش اندام که برای
مسافه سرها را نزدیک یکدیگر میاوردند و رخساران عقب بکشند -
تصور نمی کنند و بر فرض اینکه چنین معنی بخاطرش بیاید قادر بر این
نیت که آنرا اینطور بیان کنند که :

[۱] هر کدام از آنچه ذکر شد اشاره به مضمون شعری است مانند :

بدر چشم تو پیمارش چند بر کس که تکیه زد معص آنکه از زمین برخاست
رسید موسم آن کز ضرب چو نوکس مست نهد پستی قبح هر که شش درم دارد
شوخی نوکس نگر که پیش تو شکفت چشم دریده ادب نگاه ندارد

✽ مؤلف ✽

روزی از باغ گزشتی وز رشک نکبت نوکس از دیده حسرت نگران است هنوز

حفت بسرو کالقیان تلحفت خضر الحریر علی قوام معتدل
 فکاتها والریح جاء بیلهما تبغی التعانق ثم یمنعها الخجل
 بالاخره قریحه و ذوق شاعرانه یکشوخ چیزهای رقیق دقیقی
 را می فهمد و عین آنها را می فهمد که دیگران ندارند و بر فرص
 داشتن قوه تفهیم آنرا ندارند احساسات نازک شاعرانه از هواهب طبیعی
 و ودائع الهیه است که بدسته مخصوصی عطا شده و ما آنها را شعرا
 مینامیم. - این الهامات بر ذهن شاعر هم در هر وقتی نمیشود و
 همچنین کلمات و جملی که در بکوقت از قلم و زمان شاعری تراوش
 میکند ممکن است در وقت دیگر و ساعت دیگر از او صادر نشود -
 مثلاً شاید اگر نظایمی میخواست خسرو و شیرین دیگری یا فردوسی
 شاهنامه آخری یا سعدی غزلهای دیگری بر همان وزنها و قافیه ها مثل
 همین خسرو و شیرین و شاهنامه و طبییات و بدایع بسازند ممکن نمیشد -
 زیرا این دسته از خاطرهای قلبی و بیانات وافی در شعرا نیز مرهون
 اوقات است .

شعر - نتیجه انفعالات و تاثرات شخص متأثر است - شعر
 ماینده عواطف و احساسات رقیقه انسان متفکر است - شعر لغت
 نم است - شعر نقوش ظاهره و صور آشکاری است از حقایق مرموزه
 غیر مرئی - بالاخره شعر تصویر جمال طبیعت است.

شاعر - صورت‌نند معانی نَفیدای نهای است - شاعر -

جمال طبیعت و مکنونات عالم وجود را با نقوش الفاظ مجسم میسازد - طبیعت را تخیال مصور ساخته عواطف و احساسات درونی را در عبارات و کلمات جلوه‌گر می‌نماید .

نقاش - بوسیلهٔ رسم اشکال و خطوط و رنگ آمیزی جهان

طبیعت را نشان می‌دهد . - موسیقی‌دان بواسطهٔ نغمات و الحان از جمال طبیعت تعبیر میکند . - شاعر - با الفاظ و معانی جهان طبیعت را مصور می‌سازد .

در تعریف شعر حدود جمع و مانعی ذکر کردن مثل اینکه
عدهٔ هندسه و نحو را تعریف می‌کنیم خیلی مشکل است و تنه
(مدرك حقیقت شعر ذوق است و بس)

و از این جهت است که صاحب البیان و تبیین [۱] شعر را سر بسته
اینطور تعریف میکند که (شعر شیئی تجلیش به صورت فنّذفیه
علی السنّتنا) و حاصل مرادش این است که شعر از هیجان خاطر و
سرچشمهٔ قلوب تراوش میکند و بر زبانهٔ جاری می‌گردد - و این خود
تعریف مبهمی است .

اهل منطق شعر را از صناعات خمس [۲] میدانند - و میگویند

[۱] مؤلف این کتاب ابو عثمان جاحظ است (متوفی ۲۰۰) .

[۲] برهان - شعر - خطابه - جدل - مفاصحه

شعر از مقدمات تخیلیه تألیف میشود [۱] - و مخیلات عبارت است از مقدمات خیالیه که موجب انقباض یا انبساط و نفرت یا رغبت میکردند مثل اینکه عسل را برای نفرت دادن طبع امره صفرا تشبیه کنند و برای ترغیب تپور را بشجاعت و جبن را با احتیاط مانند نمایند [۲] - و بالاخره قیاس شعری در اصطلاح ایشان عبارت از قیاسی است که ترکیب یافته باشد از مقدمات خیالیه بطوریکه منشاء انقباض و انبساط باشد .

از آنچه گفتیم معلوم میشود که شعر مشروط بوزن و قافیه بدست بی وزن و قافیه بر حسن و طلاوت آن می افزاید و طبع را برای قبول بهتر حاضر میسازد .

و آنچه در تعریف شعر گفته اند که (کلام موزون مقفی است) حقیقه [۳] واضح نیست و این تعریف نظم است - و ممکن است کلام شعر باشد و نظم نباشد بلکه شعر منثور « *Vers libres* » باشد - و همچنین ممکن است که نظم باشد ولی شعر نباشد . - پس بقول اهل منطق نسبت شعر با نظم و نثر نسبت عموم و خصوص من وجه است [۴]

[۱] منطق شفای ابوشلی سینا .

[۲] نجات شیخ الرئیس .

[۳] مجازاً اطلاق شعر بر نظم صحیح است .

[۴] عموم و خصوص من وجه این است که دو مفهوم با یکدیگر طوری باشند

که گاهی هر دو باهم در وجود مجتمع باشند و وجود هر کدام از آنها بدون دیگری ممکن باشد مثل صید و حیوانیت که در حیوان سفید مجتمع و در کاغذ و حیوان سیاه مفترقند .

موسیقی هم در شعر حکم وزن و قافیه را دارد - اثر شعری که با ساز و آواز توأم باشد البته بیشتر از شعری است که ساده خوانده میشود - و کمال تأثیر و مقبولیت شعر در موقعی است که با وزن و قافیه مطبوع و ساز و آواز خوش آهنگ همراه شده باشد. - از این جهت است که در شعرای قدیم غالب ملز شخصی مانند رودکی و فرخی وجود داشته بد که اغلب اشعار خودشانرا با آواز خوش و نوای چنگ و امان آن در حضور بزرگان و سلاطین و مجامع ملی می خوانده اند - گذشته از اینها اصلاً لهجه شیرین و طرز ادای کلام خیلی در تأثیر معنی دخالت دارد. - و در قدیم چنین مرسوم بوده است که از آواز خوش و فن موسیقی و بلاخره شیرینی لهجه محروم بوده اند شخصی را بده قون [۱] یا راوی و راویه برای پیشکار استخدام میکرده اند مثل راویان یونانی « Rhapsodistes » [۲].

خلاصه : شعریت شعر بمعنی است نه بوزن و قافیه و معنی شعری گاهی در قالب نظم و گاهی در قالب شعر ریخته میشود - و اموری که موجب مزید تأثیر معانی شعریه میگردد از قبیل وزن و قافیه و لغات و آهنگ موسیقی و مناسبت مقام و حالات خواننده و شنونده از حقیقت شعر خارج و جزء تربیذات یا تفقوت محسوب میگردد .

[۱] قونال فصیح جید الکلام ناموس

[۲] مشهورترین رواة فسیه یونان رواة ایباد و تاریخ هردت هستند .